اشعار

اي آنكه كسي سرو چو قدّ تو نديده – چون لعل لبت غنچه ز گلزار نچيده

چون نرگس مستت به همه گلشن عالم – نه ديده چنين ديده و نه گوش شنيده

خضر ار لب لعل تو نمي كرد تمنّا – تا حشر به سرچشمۀ حيوان نرسيده

نشناخته گفتند گروهي كه خدايي! – پس مرد شناساي تو را  چيست عقيده؟

واقف نشد از سرّ تو اي مخزن اسرار – جز عارف چل ساله كه در خرقه خزيده

ذات تو معمّاست، به بويش نبرد پي – آنكس كه يكي جرعه زجامت نچشيده

دانم به يقين گر به رخت پرده نبودي – كس يوسف كنعان به كلافي نخريده

مي كرد تجلّي اگر اين يوسف ثاني – دلباختگان، دل عوض دست بريده

  در مردمك ديده و از ديده نهاني – پيدا و نهان، غير خداوند كه ديده؟

داني زچه در پاي گل سرخ بُوَد خار – از بس كه به گلزار ز شوق تو دويده

از هجر تو در ساحت گلزار، عزادار – بلبل به نواخواني و گل جامه دريده

دل فاخته سان بهر تو با نغمۀ كوكو- هر لحظه از اين شاخ به آن شاخ پريده

از چيست كه بلبل شده دلباختۀ گل؟ - زين رو كه يكي روز گلي دست تو ديده

زان روز كه من باخته‌ام نرد محبّت – دانسته‌ام آخر به كجا كار كشيده

دهري‌ست زند زلف تو اندر دل ما نيش – افسون نكند چارۀ اين مارْ گزيده

پنهان زعدويي، زمحبّان زچه‌اي دور؟ - جانها به لب از هجر تو اي ماه رسيده

عيدست جهاني همه در وصل گل و مُل – جز من كه زهجرت دلم از عيش كپيده

آيا شود آن دم كه كني تازه روانم؟ – زان باد صباحي كه زكوي تو وزيده

آيا شود آن روز كه بينيم به يك‌بار – آن يار؟ گذشتيم زمرّات عديده!

زين رو شده آهوي ختا شهرۀ آفاق – كاندر حرم قدس تو يك لحظه چريده

شد چشم سپيد از پي ديدار تو، تا كي – از دامن وصل تو بُوَد دست بريده؟

تا چند به هجران تو باشيم گرفتار؟ – رحمي بكن اي آهوي از دشت رميده

صد شکر نمردیم و رسیدیم به شعبان – کاین ماه دگر باره به ما روح دمیده

گو تهنیت عید به آن نور مجسّم – کامروز خدا بر همۀ خلق گزیده

"ممتاز" به شب روز، دعاگو و ثناجو – هست از نظر لطف تو اين طرفه قصيده

 جز شربت لطف تو نداريم تمنّا – حلوا به كسي ده كه محبّت نچشيده

از شیخ فضل الله نوری قدّس سرّه

ای شه فرّخ رخ گردون اساس کز تو هُژبر فلک اندر هراس

تاجور از آیت اَمَّن یُجیب پیش روِ رایتِ فتحِ قریب
خادم درگاه تو روح الامین خادمۀ بارگهت حور عین

رأی تو چون رأی خدا مستقر حکم تو چون حکم قضا کارگر

از تو عیان طنطنۀ حیدری با تو سزد کبکبۀ داوری
چهره عیان ساز و جهان تازه کن روی زمین را پر از آوازه کن
نام خدا برده خلایق ز یاد شرع نبی رفته اساسش به باد

خون شده دل‌ها همه از انتظار هجر تو افکنده به جان‌ها شرر

شام فراق تو چرا بی سحر؟ آه دلِ خسته چرا بی اثر؟

قیّم هر امر تویی کن قیام کشور خود را بده ای شه نظام

وقت رسید آنکه به شمشیر حادّ روی زمین پرکنی از عدل و داد

خیز و دل ختم رَسل شاد کن شیر خدا را ز غم آزاد کن

فاطمه را آه و فغان کن خموش هم زحسن آتش جان کن خموش

وقعۀ طف را ببر از یادشان شاد کن ای شه دل ناشادشان

شعله به عالم فکن از برق تیغ خونِ شهِ تشنه ستان بی دریغ

قُلزم خون کن همه روی زمین از پی خون خواهی سالار دین

جدّ غریبت ز قفا سر جداست پیکرش افتاده به دشت بلاست

زیز سم اسب تنش پای‌مال سر به نی انگشت نما چون هلال

حلق صغیرش هدف تیر شد خون به گلویش عوض شیر شد

زینب خونین جگر از کین اسیر آل پیمبر همگی دست گیر

دختر زهرا و رخ بی حجاب! مجلس نامحرم و بزم شراب!

عابد بیمار کجا غُل کجا لطمه کجا و رخ چون گل کجا

لعل لبی را که نبی می‌مکید گشت بس آزرده ز چوب یزید

آن سر پاکی که سر اولیاست باعث ایجاد همه ماسواست

گاه به طشت زر و گه بر درخت گه روی خاکستر و گه زیر تخت

از آیت الله شیخ محمّد نهاوندی قَدّس سِرّه

نفسِ بادِ صبا مُشک فشان خواهد شد عالَمِ پیر دگرباره جوان خواهد شد

ارغوان جامِ عقیقی به سمن خواهد داد چشمِ نرگس به شقایق نگران خواهد شد

این تَطاول که کشید از غمِ هجران بلبل تا سراپردهٔ گل نعره زنان خواهد شد

گر زمسجد به خرابات شدم خرده مگیر مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

ای دل ار عشرتِ امروز به فردا فکنی مایهٔ نقدِ بقا را که ضمان خواهد شد؟

ماه شعبان مَنِه ازدست قدح، کاین خورشید از نظر تا شبِ عیدِ رمضان خواهد شد

گل عزیز است غنیمت شمریدَش صحبت که به باغ آمد ازاین راه و ازآن خواهد شد

مطربا مجلسِ اُنس است غزل خوان و سرود چند گویی که چنین رفت وچنان خواهد شد

حافظ از بهر تو آمد سویِ اقلیمِ وجود قدمی نِه به وداعش که روان خواهد شد

از حافظ

صورتِ شاهد ازل جلوه گر از جمال تو معنی حُسن لم یَزَل در خور خطّ و خال تو

جام جهان نمای جم، ساغر دُرد نوش تو طلعتِ لیلی قِدَم آینۀ مثال تو

کوکب دُرّیِ فلَک شمع درِ سرای تو سرمۀ دیدۀ مَلَک خاک ره نِعال تو

عرصۀ فرش ساحت گوشه نشین گدای تو قُبّۀ عرش حلقۀ منطقۀ جلال تو

دفتر علم و معرفت، نسخۀ حکمت و ادب نقطۀ مُهملی است در دایرۀ کمال تو

ماه دو هفته بندۀ حُسن یگانه روی تو پیر خرد به معرفت کودک خردسال تو

رَفرَفِ عقل پیر اگر از سرِ سِدره بگذرد باز نمی رسد به اوّل قَدَمِ خیال تو

نخلۀ طور اگر گهی دم زند اَنَا اللّهی داد سَماع می دهد مطرب خوش مَقال تو

گلشن جان نمی دهد چون تو گلی دگر نشان خُلدِ جِنان نپرورد سرو به اعتدال تو

خضر اگرچه زندگی ز آب حیات یافته باز کند دوندگی در طلب زُلال تو

ای به فدای ناز تو وان دل دلنواز تو سوخت ز سوز ساز تو"مُفتقر" نَوال تو

از آیت الله محمّد حسین غروی اصفهانی قدّس سرّه

مقدمه

انسان فطرتاً خواهان امام است و بشر در طول تاریخ در جستجوی یک انسان کامل بوده است تا با تبعیّت از او نقائص و کمبودهای حیاتی خود را تکمیل نماید. به حکم عقل این انسان کامل باید بصیر و امین باشد، یعنی راه‌شناس و خیرخواه باشد؛ هم راه را به اشتباه نرود و هم خودخواه و منفعت‌طلب نباشد، لذا ما می‌گوییم پیامبر و امام باید معصوم باشند.

خداوند حکیم یازده امام را به بشر عرضه کرد امّا به ساحت اقدسشان بی‌حرمتی‌ها رواداشتند و همه را کُشتند. چون بشر از امامِ حق اعراض کرد و رو به امامِ باطل رفت خداوند هم آخرین حجّت خود را از نظر مردم غایب ساخت.

حضرت مهدی؟عج؟ دوازدهمین امام معصوم منصوب از جانب خداست که در پناه خدای سبحان، زنده و از نظرها غایب است، و روزی که خداوند اراده فرماید ظاهر می‌شود و زمین را از عدل و داد پُر می‌کند چنان‌که از جور و ستم پُر شده باشد.

جزوه‌ای که پیش روی شماست مجموعه‌ای از آیات و روایات و ادعیه در زمینۀ امامت و مسائل مربوط به ظهور منجی عالَم بشریّت، امام مهدی؟عج؟ می‌باشد و در انتها نیز چند قطعه شعر در وصف آن امام بزرگوار آورده‌ایم. امیدواریم این مختصر مورد قبول حضرت ولیّ‌عصر؟عج؟ قرار گیرد.

مِنَ اللهِ التَّوفیقُ وَ عَلَیْهِ التُّکْلانُ

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریّه الزّهرا؟عها؟